

کتاب اول

ماتریالیسم دیالکتیک

امیرنیک آئین

فصل دوم : ماتریالیسم

درس 9- حرکت

1- حرکت چیست

2- انواع حرکت

3- سکون چیست

4- انرژی و مقوله فلسفی حرکت

5- اشاره ای گذرا به نظریات برخی از فلاسفه ایرانی درباره حرکت

فلسفه مارکسیستی حرکت را همچون نحوه موجودیت ماده، شیوه هستی ماده مطالعه می کند برای درک بهتر و عمیق تر سرشت مادی جهان لازم است این نحوه هستی ماده را که ماده جدا از آن وجود ندارد فراگیریم زیرا که ماده همواره در حرکتی جاودان در زمان و مکان قرار دارد.

(1)

حرکت چیست؟

علوم فعالیت پراتیک بشری و زندگی روزمره ثابت می کند که ماده جهان و هر چه در آن است تنها به صورت متحرک و در حال تغییر و تکامل وجود دارد. هر کس با ابتدایی ترین اصول فیزیک مدرن آشنایی داشته باشد می داند که همه ذرات متشکله اتم چه در هسته آن و چه در پوسته الکترونی در حال حرکتند و بدون این جنبش جاوید اتم با آن شکل وجود نخواهد داشت. همچنین در داخل ملکول ها هم اتم ها در حال حرکتند و ملکول ها به نوبه خود در داخل همه اجسام و کلیه اشیاء و موجودات هم از اتم ها و ملکول ها ترکیب یافته اند.

در موجودات زنده نیز اگر این حرکت دائمی قطع شود و یا مبادله اشیاء بین موجود زنده و محیط مجاور متوقف بماند، زندگی مبدل به مرگ خواهد شد.

برخی از فلاسفه ایده آلیست می گویند برای آن که حرکت به وجود آید، لازمست که نیرویی خارجی و بیگانه از طبیعت و ماده یک قوه قاهر و برتر از هر چیز از برون، ماده بی حرکت بی شکل و بی جان را به تکان آورد از حالت سکون بدرآورده و به جنبش وادار سازد. این مسئله مهمی در فلسفه است که آیا ماده برای جنبیدن نیاز به نیرویی برتر و خارج از خود و دریافت تکانه (امپولس) یا تلنگری از برون دارد؟ چنین نظری در اصل ناشی از آن است که حرکت را تنها یک تغییر مکان و جابجا شدن می شمارد. همه می دانیم که تا کسی سنگی را پرتاب نکند آن سنگ در نقطه معینی که جایش بود باقی می ماند. ولی تعمیم این حالت خاص حرکت مکانیکی سنگ منجر به نظریه ضد علمی درباره حرکت می گردد. نه تنها خود همان سنگ همراه با زمین در گردش وضعی و انتقالی است بلکه در داخلش هر اتم و مولکولش شاهد حرکت دائمی الکترون ها و پروتون ها ... است. پدیده های دیگری چون زایش و مرگ سلول ها جذب و دفع مواد غذایی مبادله با محیط پیرامون نیز هر کدام نوعی حرکتند. مسئله حرکت بسیار غامض تر از آن چیزی است که در نظر اول و به طور سطحی تصور می شود.

همه اشیاء بی نهایت متفاوت زمینی و آسمانی در حال حرکتند. موجودات زنده در حال تغییر دائمی و جامعه بشری نیز در حال تکامل مداوم است.

برای درک مفهوم حرکت در وسیع ترین معنای آن در معنای فلسفی آن، باید دانست که چه نکته ای در آن عام و اساسی است چه عاملی در همه انواع حرکت مشترک و چه مشخصه همه آن ها است. در این باره است که انگلس می نویسد: « حرکت شامل همه روندها و جریان ها و همه دگرگونی هایی می شود که در جهان ماده روی می دهد، از تغییر مکان ساده گرفته تا تفکر » نتیجه این که:

کلیه تغییراتی را که در اشیاء و پدیده ها یعنی در سراسر جهان در ماده رخ می دهد حرکت می نامیم. حرکت عبارت است از دگرگونی و تغییری به طور کلی.

مفهوم « دگرگونی » یا « تغییر » وسیع تر و عام تر از مفهوم « تحول یا تکامل » است. تغییر می تواند پیشرونده باشد یا واپس رونده باشد، ارتجاعی یا مترقی باشد، می تواند تغییر جا در فضا باشد که صفات مترقی یا پسرقت در آن مصداق ندارد. تغییر و دگرگونی می تواند به سوی بغرنج تر شدن باشد یا به سوی ساده تر شدن، به سوی شکل گیری باشد یا به سوی فروپاشی به جلو باشد یا به واپس. در نقطه ای از گیتی لایتهای ماده و انرژی می تواند در حال بس گسترده شدن باشد در نقطه دیگر در حال تمرکز و گرد هم آیی.

آنچه مشترک و عام است دگرگونی و تغییر است حرکت دائمی و جهان شمول است. ماده هیچوقت نمی تواند به صورت و در حالتی باشد که در آن هیچ تغییری رخ ندهد. چه قبل و چه بعد از پیدایش انسان، چه قبل و چه بعد از پیدایش موجود زنده به طور کلی همواره اشکال مختلف حرکت وجود داشته است. ماده کاملاً بی حرکت، بی جنبش، بی تغییر وجود نداشته و نمی توانسته وجود داشته باشد. به این علت است که می گوئیم حرکت شیوه هستی ماده است.

حرکت یک خاصیت سرشتی و ناگسستی یک خصلت همیشگی و جدایی ناپذیر ماده است به قول فلاسفه «صفت ذاتی» و یا «آتریبوت» ماده است. به وسیله حرکت است که اشیاء مادی موجودیت خود را نشان می دهند و روی حواس انسانی تأثیر می گذارند. انگلس می نویسد ما اشکال و جوانب مختلف ماده را تنها از طریق حرکت آن می شناسیم. توسط حرکت است که خواص هر شیئی و پدیده تجلی می کند. اگر حرکت نباشد ما چیزی از یک شیئی نخواهیم دانست.

همانطور که ماده را نمی توان نابود کرد یا آفرید حرکت را هم نمی توان از بین برد یا از هیچ بوجود آورد. ماده بدون حرکت قابل تصور نیست. اگر حرکت نباشد جهان هم نیست. به نوشته فردریک انگلس: « حرکت نحوه و شکل و شیوه موجودیت ماده و خاصیت جدایی ناپذیر آن است. هرگز و هیچ جا ماده بدون حرکت وجود نداشته و نمی تواند وجود داشته باشد.

پس این سؤال که ماده از کجا حرکت را به دست آورده بی معنا و نامعقول است چرا که حرکت همچو ماده و به مثابه خصلت جدایی ناپذیر آن همواره وجود داشته است. حرکت جاودانی است و این سؤال نیز که ماده را چه کسی به حرکت در آورده نابخردانه است چرا که حرکت همچو ماده و به مثابه خصلت جدایی ناپذیر آن همواره وجود داشته است. پیوند آن ها درونی و عضوی است. حرکت شیوه موجود بودن و نحوه هستی ماده است.

(2)

حالا مسئله انواع حرکت را بررسی می کنیم: هر نوع پیدایش و تباهی، پیشرفت یا پسرقت تغییر جا در فضا، فزونی و کاستی در مقدار، تحول و تبدل در کیفیت، انبساط یا انقباض، تغییر جوهر و ماهیت حرکت است. مفهوم حرکت شامل تمام انواع تغییر و دگرگونی ها می شود. هر شکل ویژه ماده حرکت ویژه خود را دارد. در جهان شکل و نوع حرکت ماده بی شمار است. ولی البته می توان آن ها را در گروه هایی تقسیم بندی کرد. تکامل علوم فیزیک و شیمی و بیولوژی و سپس جامعه شناسی نشان داد که حرکت چه اشکال متنوع و بغرنجی را می تواند

در بر گیرد. با تکامل علوم نگرش یا دید بشر درباره حرکت که قبلا تنها به حرکت مکانیکی و جابجا شدن محدود می شد مرتبا گسترش یافت. ما پی بردیم که گرما ثمره جنبش ملکول ها است و این آگاهی به جنبشی بغرنج تر از حرکت مکانیکی جابه جا شدن بود. ما پی بردیم که جریان برق جنبش الکترون هاست و پی بردیم که تجزیه و ترکیب شیمیایی حرکت و ترکیبات عناصر و ذرات شیمیایی است یعنی بازهم آگاهی به شکل تازه و بغرنجتری از حرکت یافتیم. ما پی بردیم که زندگی خود عبارتست از تکامل مداوم و جذب و دفع پیاپی و زایش و نابودی پیاپی سلول ها و مبادله و مناسبات دائمی با محیط پیرامون یعنی باز شکل تازه تر و باز هم بغرنج تری از حرکت را شناختیم. ما پی بردیم که جامعه بشری نیز بی تغییر نیست. با روندهای مختلف آن و دگرگونی های آن آشنا شدیم، دیدیم که ساخت های اجتماعی تغییر می یابد و انسان عوض می شود با طبقات و مبارزه با آن ها آشنا شدیم که همه این ها اشکال نوین و بازهم بغرنج تری از حرکت را به ما آموخت. بنابر این، این دید و درک ما درباره اشکال و حرکت ماده با دستاوردهای علوم دم به دم غنی تر و گسترده تر می شود. با تعمیم این دستاوردهای علمی بود که فردریک انگلس در کتاب مشهور خود «دیالکتیک طبیعت» نوشت که انواع اساسی حرکت عبارتند از مکانیکی، فیزیکی، شیمیایی زیستی (بیولوژیک) و اجتماعی .

- حرکت مکانیکی یعنی تغییر جا در مکان که شامل کلیه موجودات مادی می شود و علم مکانیک که مانند هر علم دیگری دارای دیالکتیک درونی خویش است آن را مطالعه می کند.
- حرکت فیزیکی شامل انواع حرکات حرارتی و نورانی و برقی و مغناطیسی و داخل اتمی و داخل هسته ای و غیره می شود .

- شکل شیمیایی حرکت مربوط به ترکیب اتم ها یعنی تشکیل ملکول های مختلف است. این شکل حرکت پوسته فوقانی اتم ها در تلفیق با یکدیگر (ترکیب یون ها) یا خارجی ترین حلقه الکترونی را برای تولید مواد مختلف شیمیایی در بر می گیرد .

- شکل زیستی یا بیولوژیک حرکت مربوط به موجودات زنده است و اساس آن بر مبادله مواد بین موجود زنده و محیط قرار دارد و خصلت مهم آن نوزایی مداوم ترکیبات شیمیایی خویش است. این شکل حرکت، رشد و نمو توارث و اکتساب، جذب و دفع و غیره را در بر می گیرد.

- روند اجتماعی یا تاریخ جامعه بشری یک شکل عالی تر حرکت ماده است و نسبت به اشکال قبلی دارای تفاوت اساسی است. خصلت اصلی این شکل حرکت کار و فعالیت تولیدی انسان و جریان تکامل تولید نعمات مادی است که بر سایر جنبه های زندگی اجتماعی تأثیر می گذارد و پایه همه تغییرات جامعه بشری به شمار می رود. این شکل حرکت مبارزه طبقاتی، انقلاب اجتماعی و پیشرفت جامعه را در بر می گیرد. به این انواع حرکت می توان حرکت در فکر یا شکل لوژیک حرکت را اضافه کرد که خود نوعی از حرکت اجتماعی است. همه این اشکال حرکت متقابلا با یکدیگر وابسته بوده و در عین حال هیچ یک از آن ها را نمی توان با دیگری مخلوط و اشتباه کرد و قوانین مربوط به یکی را در مورد دیگری به کار برد.

یادآوری کنیم که بر اساس تکامل معاصر علوم لازم شمرده می شود که تقسیم بندی انگلس در مورد انواع حرکت تکامل می یابد. البته اساس این تقسیم بندی (یعنی قبول تفاوت های کیفی بین انواع حرکت بر اساس دستاوردهای علوم زمان) همچنان معتبر است ولی چون معلومات ما درباره این انواع در نتیجه تازه ترین موفقیت های دانش غنی تر و عمیق تر شده، دقیق تر و کامل تر کردن طبقه بندی انگلس ضرور گردیده است. حتی لنین نوشته است که چنین **تغییری** را خود **مارکسیسم** مصرانه می طلبد. در این مورد برخی ها تقسیم به فقط سه نوع حرکت: مکانیکی ، حرارتی (ترمال) و سیبرنتیک را پیشنهاد می کنند و سایر انواع حرکت را از اشکال و مشتقات این سه عنصر می شمردند. در تقسیم بندی دیگری حرکت در عرصه های سه گانه غیر ارگانیک (غیر آلی) بیولوژیک و اجتماعی بررسی و رده بندی می شود. برخی

دیگر شش نوع حرکت تنها برای ماده غیر آلی قائلند: - تغییر جای اجسام در فضا- جنبش اجزاء اولیه و میدان ها (فعل و انفعالات مغناطیسی میدان، جاذبه ، هسته ای) - روند تغییر اجزاء اولیه (تبدیل یکی به دیگری) - جنبش و تغییر اتم ها و مولکول ها (شیمی) تغییرات در ساختمان اجسام ماکروکوسمیک (روندهای حرارت و ارتعاشات صوتی و تغییر حالت های جامد و مایع و گاز و پلاسما یکی به دیگری)- تغییر سیستم های کیهانی با ابعاد مختلف و زایش اجرام کیهانی (سیارات و ثوابت و کهکشان ها و تغییرات در هسته کهکشان ها که غلظت ماده در آن ها بسیار زیاد است).

در رابطه با بحث انواع حرکت توجه به سه نکته دیگر ضرور است:
اولا: حرکت دارای مفهوم وسیعی است و بر هرگونه تغییری اطلاق می شود، تغییر به طور کلی است که تمامی جریانات جهان از تغییر مکان ساده گرفته تا بغرنج ترین جریان را که تفکر انسانی است شامل می شود.

ثانیا: در هر شکل عالی تر حرکت نمونه اشکال پایین تر و ساده تر دیده می شود. مثلا حرکت بیولوژیک با انواع حرکت مکانیکی و شیمیایی و فیزیکی همراه است. در این مورد نباید اشکال عالی تر حرکت را به جمع ساده ای از اشکال پایین تر منحصر کرد. مثلا هستند کسانی که می کوشند حرکت اجتماعی و قوانین جامعه بشری را با جمع روندهای مکانیک کوانتا و پدیده های فیزیکوشیمیایی توضیح دهند و منکر خصلت ویژه حرکت اجتماعی شوند. این امر در آخرین تحلیل کوششی است برای نفی قوانین اجتماعی و انکار نقش مناسبات تولیدی و طبقاتی و نفی نقش توده ها در تغییر انقلابی اجتماع این نظریه به ظاهر «علمی» یک تشبیه طبقاتی برای جاودانی کردن نظام بهره کشی سرمایه داری است. هر شکل عالی تر از حرکت مرحله کیفی نوبی است از حرکت و دارای قوانین مخصوص به خود است.

(3)

سکون چیست :

آیا تأکید بر عام بودن جنبش به معنای انکار آرامش است؟ رابطه ای بین حرکت و سکون جنبش و آرامش چیست؟ جواب به این پرسش ها این است که اگر ماده در حرکت دائمی است اشیاء و پدیده های گوناگون مادی در عین حال دارای مراحل استراحت توقف و سکونند. در طبیعت سکون و استراحت نیز هست. مسئله اینجاست که حرکت ماده مطلق و جاودانی است. ولی سکون اشیاء مادی نسبی است. به علاوه هیچ شیئی یا پدیده ای نیست که همه چیز در آن در حال سکون باشد و فاقد هر نوعی از حرکت باشد. در جریان عمومی تغییرات مادی، تعادل و سکون هم هست. سکون نسبی چندین معنا دارد:

اول آنکه شیئی نسبت به شیئی دیگر در حال سکون است ولی نسبت به شیئی دیگر با مختصات دیگری در حال حرکت است (انسان درون اتومبیل نسبت به آن، در حال سکون است. ولی همان انسان درون اتومبیل نسبت به انسانی یا درختی در پیاده رو یا خانه مزبور نسبت به خورشید که خانه همراه با کره زمین به دور آن می چرخند، متحرکند).

دوم آن که شیئی مفروض از نظر یک نوع حرکت در حال سکون است ولی از نظر نوع دیگر حرکت در جنبش و دگرگون شدن است (مثلا فاقد حرکت شیمیایی ولی دارای حرکت فیزیکی و غیره).

سوم آنکه شیئی یا پدیده در مرحله معینی از تکامل خویش در روند عمومی حرکتش مرحله ای از تعادل نسبی و ثبات نسبی را می گذراند. مطلق بودن حرکت، سکون را ایجاب می کند و سکون شرط لازم جهت تکامل جهان است. در حرکت است که شیئی پدید می آید ولی سکون آن در تحکیم می کند و نتیجه حرکت را اثبات می بخشد. به طوری که شیئی معین به وجود آمده بتواند در طول زمان معینی حفظ شود و همان باقی بماند.

ماتریالیسم دیالکتیک سکون را به معنای فقدان هر گونه حرکتی نمی داند و معتقد است که سکون عبارت است از تعادل نسبی و پایداری معینی در اشیاء و پدیده ها که بدون آن البته

خود این اشیاء و شخصیت معین آن ها نمی توانست وجود داشته باشد. ولی سکون نسبی گذرا و ناپایدار است. نتیجه اینکه: حرکت و جنبش ماده جاودانی و مطلق است، سکون و آرامش فقط جنبه نسبی و موقت دارد. سکون حالتی است از جنبش.

(4)

در رابطه با مقوله فلسفی «حرکت» مسئله انرژی و درک درست معنای آن مطرح می شود. این مسئله را بررسی می کنیم. مسئله عمده در درک ماتریالیستی و دیالکتیکی حرکت به مثابه شیوه هستی ماده عبارت است از: قبول عمومی بودن و مطلق بودن و جاودانی بودن حرکت و جنبش - توجه به تفاوت های کیفی بین هر یک از اشکال آن از یک سو و رابطه بین آنها از سوی دیگر توجه به تبدیل متقابل اشکال حرکت و بالاخره منحصر نساختن و در عین حال متضاد ندانستن اشکال مالی و بغرنج حرکت و اشکال ساده تر و پائین تر آن.

هر شکل حرکتی می تواند در شرایط معینی به شکل دیگر حرکت مبدل شود. این تبدیل و تغییر مطابق با نسبت های کمی کاملاً معین و دقیق صورت می گیرد. (مثلاً مقدار معینی حرکت مکانیکی دقیقاً به مقدار معینی حرکت حرارتی بدل می شود). همین موضوع به ما امکان داده است که انرژی را به مثابه اندازه مشترک و بعد عمومی حرکت ماده به حساب آوریم. یا به سخن دیگر اشکال مختلف فیزیکی حرکت ماده را به وسیله یک واحد اندازه گیری یگانه محاسبه کنیم.

انرژی وحدت جنبه کیفی حرکت (نابود نشدنی، مطلقیت، ماهیت) و جنبه کمی حرکت (قابلیت تغییر و تبدیل معین از یک شکل به شکل دیگر) است. انرژی یک اندازه معین فیزیکی حرکت ماده است. قانون بقاء و تبدیل انرژی رابطه بین اشکال حرکت و قابلیت تبدیل آن ها را نشان می دهد و تأیید درخشان تزه های ماتریالیسم دیالکتیک در این زمینه است. ایده آلیست ها کوشیدند حرکت را از ماده جدا کنند. ماده را برابر با انرژی قلمداد کنند. انرژی را شالوده جهان بدانند و بگویند که ماده به حرکت و سپس به انرژی بدل می شود (انرژی تیسیم). آن ها حتی ادعا کردند که دو مفهوم «ماده» و «شعور» در یک مفهوم ادغام می شوند. مفهوم «انرژی». ولی این خود نوعی از ایده آلیسم است که حرکت را از پایه خود از محمل مادی خود جدا می کند. ایده آلیست ها همچنین در برابر تکامل علم، جرأت نفی حرکت و انکار جهان متحرک را نمودند منتهی آن ها حرکت را حرکت تفکر و احساسات و محسوسات معرفی نمودند.

معادله جرم انرژی که انیشتین دانشمند بزرگ آن را کشف کرد یکی از قوانین اساسی فیزیک امروزی است. این قانون خود دو قانون اساسی دیگر طبیعت: قانون بقاء جرم و تبدیل انرژی را عمیق تر و در سطحی عالی تر و در یک رابطه با هم مطرح نموده و در واقع بیان تر ماتریالیسم دیالکتیک در مورد وحدت ناگسستگی ماده و حرکت در زمینه و به زبان علم فیزیک است.

انرژی تیسیم ماهیت این کشف بزرگ و دوران ساز علمی را قلب و تحریف می کند و آن را نشان تبدیل ماده به انرژی می داند، ماده را تنها انرژی متمرکز و غلیظ و برعکس انرژی را ماده منبسط و رقیق می شمارد. در حالی که کشفیات علوم بر عکس تأیید معادله جرم انرژی و درک حرکت به مثابه نحوه هستی ماده است. (مثلاً جمع الکترون و پوزیترون و ایجاد فوتون - جزء اولیه میدان الکترو مغناطیسی). ارتباط متقابل و تنوع اشکال حرکت و تبدیل آن ها به یکدیگر نشانی از وحدت مادی جهان است که وحدتی است در کثرت یگانگی است در تنوع.

وجه تمایز ماتریالیسم دیالکتیک با ماتریالیسم متافیزیک آن است که حرکت را تنها به نوع مکانیکی و تغییر جا در فضا محدود نمی کند، تنوع آن را می شناسد. کیفیت مختلف انواع حرکت را در نظر می گیرد و اشکال عالی را تنها بر شالوده قوانین مربوط به اشکال ساده تر توضیح نمی دهد.

وجه تمایز ماتریالیسم دیالکتیک با ایده آلیسم در آن است که حرکت را جدا از ماده نمی داند، نظریه «نیروی خارجی محرکه» «تنگر اولیه» و «تکانه برونی» را رد کرده حرکت را صفت ذاتی ماده می داند و حرکت بدون ماده را غیر ممکن می شمرد.

(5)

اشاره ای گذرا به برخی از اندیشه های حکمت ایرانی در زمینه حرکت و سکون: به علل اجتماعی - طبقاتی و معرفتی - مذهبی اغلب مکاتب فلسفی ایرانی پس از اسلام معتقد بودند که «سکون اصل است و معتبر و حرکت فرع است و بی اعتبار هستی ذاتا ساکن است و حرکت امری است عرضی اتفاقی و غیر اصیل». بیشتر متفکران حرکت را ثمره ای از اراده پرودگار دانسته و معتقد بودند که «هر حادثی محتاج محدث (آفریدگار) است». آن ها عامل خارجی را برای ایجاد حرکت ضرور می دانستند. شبستری نوشته است «که با گردنده گرداننده ای هست». آن مکاتبی هم که به حرکت قائل بودند می گفتند که حرکت «در صفتی از صفات جسم مانند کم یا کیف ایجاد می شود نه در ذات که ثابت است. سینا مفسر بزرگ حکمت مشاء یعنی آن مکتبی در فلسفه ما که خود را به طور عمده ادامه دهنده راه و تعالیم ارسطو می داند چنین اظهار نظر می کند: «حرکت تبدل و تغییر حالت ثابت جسم است که اندک اندک به سوی چیزی برود و وصول بدان حرکت به سوی آن شیئی امری است بالقوه و نه بالفعل». نظر ابوعلی سینا درباره حرکت اولاً در درک و بیان حرکت بی پایان و علت آن پی گیر نیست ثانیاً جنبش را در گوهر و ذات اشیاء نمی داند و آن را فقط در صفت می داند و همچو «فزونی و کاستی پذیری تعبیر می کند. با این حال هموست که می نویسد: «حرکت در هر صفتی در هر آنی از آنات حرکت به یک مرتبه از مراتب «صفت نائل می شود و بدون یک لحظه درنگ به مرتبه دیگری منتقل می گردد تا زمانی که به مقصود نهایی و کمال برسد».

صدرالدین شیرازی فیلسوف بزرگ قرن وسطای ما از این مرحله فراتر می رود و نظریه پویایی دیالکتیکی را می پذیرد و حرکت را در ذات اشیاء می جوید. (در جوهر اشیاء و نه در عرض مثل حکمای مشاء). به عقیده او جسم طبیعی در هر لباسی که هست خواه به صورت جماد، به صورت گیاه، خواه به صورت حیوان همیشه در حرکت و تغییر است. در عالم ماده و طبیعت سکون و ثبات وجود ندارد. گوهر و حقیقت هوا و آب و خاک و سنگ و کلیه معادن و انواع گیاه ها و حیوانات امر سیال و گذرایی است که تدریجاً موجود و معدوم می گردد. باز هم به عقیده صدرای شیرازی این عالم از وجود و عدم مرگ و زندگی و بالاخره از حرکت تشکیل یافته. جوهر این عالم که همه صورت ها و نقش ها بر آن طرح شده مانند آب جاری است که دائماً در جریان و سیلان است و در عین حال صورتی که بر آب افتاده به نظر ثابت و برقرار می آید. یا به قول مولوی:

شد مبدل آب این جو چند بار / عکس ماه و عکس اختر برقرار

وی همچنین می نویسد که طبیعت به ذات متجدد و سیال است. بنابراین اگر محتوای ایده آلیستی نظریات صدرای را به کنار نهیم با یک نظریه جالب دیالکتیکی در مورد حرکت و جاودانی بودن آن روبرو می شویم اگر چه در مرز قبول وحدت اضداد متوقف می شود. تئوری حرکت جوهری و استکمالی صدرالدین شیرازی از مراحل والای تفکر فلسفی ایرانی است. او می نویسد: «هر موجودی به حکم فطرت و غریزه ذاتی خویش علی الدوام به دنبال کمال جدید روان است. بدین جهت در هر آنی تغییر صورت دهد و تبدیل هویت کند و از نقصی به کمال رسد».

به طور کلی کم نبودند اندیشمندان ایرانی که می گفتند: «هر تحرکی جویای کمال است و هر کمالی مقدمه کمال دیگر». یعنی حرکت را به مثابه سیر به سوی کمال و از دانی به عالی

دانسته و آن را جاودانی و لاینقطع می شمردند منتهی بیشتر در مقطع روان انسانی و اتیک (اخلاق).

در مورد نظریات جلال الدین مولوی نیز اگر پوسته عرفانی آن را برداریم با هسته دیالکتیکی آن درباره حرکت تکاملی و جنبش جاوید برخورد می کنیم . مثلاً:

از جمادی مردم و نامی شدم	وز نما مردم ز حیوان سرزدم
مردم از حیوانی و آدم شدم	پس چه گویم ز مردن کم شدم
بار دیگر از فلک پران شوم	وانچه کاندر وهم ناید آن شدم

این تفکر بزرگ حرکت را به جریان دائمی نو شدن می داند و می گوید:

این جهان نو می شود هر دم و ما بی خبر از نو شدن اندر بقا

و باز همین شاعر فیلسوف است که می گوید:

هیچ چیزی ثابت و بر جای نیست	جمله در تغییر و سیر سرمدی است
ذره ها پیوسته شد با ذره ها	تا پدید آمد همه ارض و سما

در دوران معاصر **طالب اوف** یکی از برجسته ترین روشنگران انقلاب مشروطیت ایران در اندیشه فلسفی خود حرکت را خصلت دائمی و پیوسته ماده می دانست. او می گوید که: «ذرات وجود در سیر تحول ابدی هستند و با آنکه دائماً چیزی پدید و چیزی محو می شود آنچه که بر دفتر هستی ثبت گردیده محال است که به دیار عدم صرف برود». طالب اف مفاهیم حرکت و تغییر را همسنگ شمرده و می نویسد: « همه موجودات متحرکند است اگر ساکن بود تغییر نمی یافت »[∇].

[∇] اصطلاحات :

حرکت (جنبش) mouvement
سکون repos
تغییر (دگرگونی) changemant
پیشرفت (ترقی) progress
تکامل development
شیوه هستی mod d existence
اتریبوت attribute
ارگانیسم organique
مولکول molecule
الکترون electrone
فوتون photone
نرمال - حرارتی thermal
کوانتا quante
یون ion
سپرننتیک cybernetique
انرژیسم energisme
مطلق absolu نسبی relatif